

نظریه رفاه، سیاست اجتماعی چیست؟

هرمز همایون پور

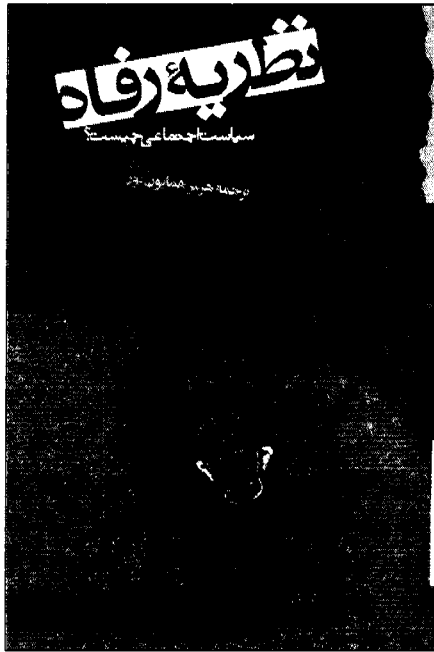
(دکترای علوم سیاسی، محقق و مترجم آزاد)

دو نوزاد الف و ب را در نظر بگیریم که یکی در یک خانواده شهر نشین متولد شده است؛ خانواده‌ای که دارای امکانات و مزایایی است که می‌تواند امکان درس خواندن را فراهم کند؛ دیگری در یک خانواده محروم مثلاً "روستایی متولد شده است؛ خانواده‌ای که نتواند امکانات درس خواندن را فراهم کند؛ فرض کنید که این دو نوزاد A و B با استعدادهای ذهنی مساوی وارد جامعه می‌شوند. آیا شرایطشان برابر است؟ مثلاً اگر در یک مسابقه دو یکی از دوندگان ۱۰ متر از دیگری جلوتر بازی را شروع کند خوب طبیعی است که تا آخر کم و بیش همین فاصله حفظ می‌شود. پس برابری در اینجا معنی ندارد. خوب، حالا این کتاب می‌گوید اگر این برابری معنی ندارد باید برابری فرصت تاکید کنیم؛ یعنی باید بگوییم برای این دو نوزاد A و B از همه جهت باید فرصت‌هایی برابر فراهم شود. آن وقت ممکن است یک معنی پیدا بکند. ما اگر برای این دو فرزند از لحاظ تغذیه، مسکن، آموزش، و فرصت‌های دیگر شرایطی فراهم کنیم که هیچ کدامشان محروم نباشند، در این حالت برابری معنا پیدا می‌کند. فرزند روستایی هم بنا به استعدادش می‌تواند وارد مقوله‌های آموزشی و حرفه‌ای و شغلی بشود. عدالت هم به همین ترتیب است. عدالت یعنی چه؟ آیا به این معنی است که بگوییم همه افراد باید یک سطح زندگی داشته باشند؛ همه درآمد ماهانه‌ای مثلاً به اندازه ۵۰ هزار تومان، یک فضای مسکن ۳۰ متری، دستشویی و لباس مشخصی داشته باشند. این یک مفهوم عدالت است. در این مفهوم ظاهراً هیچکس با هم تفاوت نمی‌کند. سال‌ها پیش فیلم‌هایی می‌ساختند به طنز از جامعه چین دوره مائو که همه یک جور لباس تنشانی بود؛ چینی‌ها هم که قیافه‌هایی شبیه به هم دارند و اسم‌هایشان هم شبیه هم است؛ در نتیجه، این احساس دست می‌داد که اینها عین هم هستند و چون عین هم‌اند هیچ تبعیضی بین‌شان نیست؛ پس خوشبخت‌اند. اما وقتی موضوع خوب شکافته می‌شد مشخص می‌شد که داستان این جور نیست. برای اینکه این برابری ظاهری حفظ شود نظام مجبور به اعمال قدرت است؛ نظام مجبور است که همه را در یک قالب جای بدهد و برای این کار ناگزیر از اعمال زور است. خوب همین اعمال زور با عدالت منافات دارد. یک نفر ممکن است که واقعاً امکان کار بیشتری داشته باشد؛ یکی روزی نیم ساعت کار می‌کند و یکی روزی ۱۵ ساعت. خوب این عادلانه نیست که آخر برج، این دو عین هم باشند. بنابراین صاحب نظران لیبرال دموکرات یا سوسیال دموکرات بر این نظرند که ضمن وجود فرصت‌های برابر، تفاوت هم باید وجود داشته باشد؛ عدالت مستلزم نوعی تفاوت هم هست، چون افراد به ذات خودشان متفاوت‌اند. بنابراین وقتی افراد با هم تفاوت دارند، از نظر جسمانی، از نظر سلیقه، حتی از نظر شکل، درست نیست که بخواهیم همه را در یک قالب قرار دهیم؛ این باعث می‌شود که استعدادهای ضایع شوند؛ ناامیدی بیشتر شود و کسی دل به کار ندهد چرا که فرق نمی‌کند چه کسی کار بکند و چه کسی کار

«نظریه رفاه، سیاست اجتماعی چیست؟» اثری است بدیع و نو در حوزه نظریه رفاه. آنچه در ادامه خواهید خواند متن مکتوب سخنرانی مترجم به نام این کتاب، هرمز همایون پور، در موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی به تاریخ ۸۳/۴/۲۳ است.

خیلی خوشبختم که فرصتی شد در خدمتان باشم؛ عرض کنم توجهی که در یک سال گذشته به این کتاب شد من را خوشحال کرده است. اینجا سومین یا چهارمین جلسه‌ای است که از طرف دوستان دعوت می‌شوم تا راجع به این کتاب صحبت کنم.

این کتاب، نظریه رفاه، تعاون اجتماعی و تامین اجتماعی را از دیدگاه‌های قدیم مربوط به یونان و ما قبل یونان گرفته تا امروز بررسی می‌کند؛ این مفاهیم صور مختلف و تعابیر مختلفی وجود داشته و هر چند در زمان معاصر، دولت مدرن به صورت عام مطرح شده است، این مفاهیم از گذشته‌های دور وجود داشته و مساله‌ای است بحث‌انگیز؛ بنابراین از دیدگاه‌های مختلف، صاحب نظرها، فیلسوفان، و دانشمندان درباره آن‌ها بحث کرده‌اند. حسن بزرگ کتاب در این است که این دیدگاه‌ها را جمع و بیان می‌کند؛ جنبه‌های مثبت و جنبه منفی را طرح می‌کند؛ در واقع قضاوت انجام نمی‌دهد؛ قضاوت را می‌گذارد بر عهده خواننده. این کتاب برای دانشجویان دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشگاه‌های انگلیس تالیف شده است؛ پس قضاوت را به عهده خواننده می‌گذارد تا در واقع ذهن انتقادی دانشجویان را پرورش دهد. این امر، ارزش کتاب را نشان می‌دهد. در این فرصت محدود سه نکته به نظر می‌رسد که شاید از نظر نشان دادن زوایای گوناگون بحث سودمند باشد؛ من وارد تعاریف اولیه نمی‌شوم؛ چون بهتر از من می‌دانید و لازم نیست به آن‌ها بپردازم. همیشه بحث مفاهیم و توافق نسبت به مفاهیم در همه زمینه‌ها مطرح بوده؛ شما اگر در ایدئولوژی‌های سیاسی ببینید همین هست؛ در هر مفهومی که تعریف می‌شود توافق نسبت به تعریف خیلی جهت دهنده است. مثلاً این کتاب می‌گوید یک عده‌ای می‌خواهند کمک کنند که فقرا از حالت فقر خارج شوند؛ درآمد از سطح حداقل‌های آن افزایش یابد. این خیلی هدف پسندیده‌ای است. اما باید دید آیا هدف این است که ما فقیرها را از حالت فقر خارج کنیم یا هدف این است که شرایطی را که مولد فقر است از بین ببریم؟ خوب اگر اولی مدنظر باشد، راهکار بیشتر حالت کمک‌های نقدی و خیریه می‌گیرد؛ دومی اگر مدنظر باشد راهکار مستلزم نوعی ساختار دهی و سازماندهی خاص است که همه جامعه را در بر بگیرد. در واقع از بین بردن شرایط مولد فقر مساله ساده‌ای نیست؛ ابعاد مختلف دارد. مثلاً "دو بعد مربوط به این مساله، معنای برابری و عدالت است. همیشه صحبت می‌کنیم که خوب است برابری وجود داشته باشد؛ نظام باید عادلانه باشد. اما معنی این سخن چیست؟ واقعاً برابری یعنی چه؟



نکنند. بنابراین مفهوم عدالت بحث‌انگیز است. من نمی‌خواهم بگویم کدام درست و کدام نادرست است؛ فقط دارم این کتاب را توضیح می‌دهم. این کتاب ضمناً یک کتاب مکملی هم دارد؛ خوب بالاخره بحث‌هایی که می‌شود همه برمی‌گردد به مفهوم دولت، مفهوم مدرن از دولت، درباره دولت بحث می‌شود که چند نوع وظیفه اساسی دارد: یکی وظایف سنتی

است که از قدیم می‌شمارند مانند حفظ تمامیت ارضی و دفاع از مرزها و حفظ نظم و امنیت در داخل؛ این‌ها وظایف سنتی دولت است. خوب از قرون نوزدهم به بعد تامین رفاه جامعه مطرح شده است؛ البته، بحث رفاه قبلاً هم وجود داشته و نهادهای خانوادگی و مذهبی و افراد خیر این کارها را انجام می‌داده‌اند. اما رفاه به طور سیستماتیک و رسمی از قرن نوزدهم مطرح شد. داستان بیسمارک و بعدش تجارب کشورهای اسکاندیناوی و گزارش معروف «کمسیون بوربچ» انگلیس در دوره بعد از جنگ دوم همه یک بعد تازهای به دولت اضافه کرده‌اند و آن ایجاد تامین و رفاه اجتماعی هست. بنابراین اگر ما بخواهیم کل دولت را در همه ابعادش بشناسیم فقط توجه به بعد رفاه نشانگر همه ابعاد دولت نیست. این بخت را من داشتم که فرصت ترجمه دو کتاب مکمل را پیدا کنم؛ یکی «مقدمات سیاست» است و دیگری همین کتاب مورد بحث ما، «نظریه رفاه»^(۱)؛ این دو کتاب مکمل هم هستند. جمع این‌هاست که آشنایی نسبت به دولت را به ما می‌دهد. در واقع ابعاد دولت را خارج از چیزهای کلی یا شعاری یا روزنامه‌ای برای فرهیختگانی مثل شما مشخص می‌کند. دولت چه ابعادی دارد؟ وظایفش چیست؟ چه هدف‌هایی دارد؟ رسالت‌های واقعی آن چیست؟ و چه امکاناتی برای پیگیری این رسالت‌ها دارد؟ این‌ها پرسش‌هایی است که این دو کتاب به آن‌ها پاسخ می‌دهند.

حالا فرض می‌کنیم که نسبت به این مفاهیم، نسبت به مفاهیم ارزشی یا اخلاقی یا ایدئولوژیکی که پشت کاری هست که می‌خواهیم شروع کنیم به توافق رسیدیم؛ گفتیم مثلاً «معنای برابری از نظر ما این است، معنای عدالت، معنای رفاه این است؛ بالاخره مهم است ببینیم سطح رفاه کشوری مثل بنگلادش را رفاه می‌دانیم یا سوئد را. امکانات ما برای کدام یک از این‌ها باید جهت‌گیری شود. فرض می‌کنیم حالا ما به این معنا رسیدیم. گفتیم چند تا بحث کلی را انتخاب کردم که شاید بحث‌برانگیز باشد؛ یکی این بود. حالا محور دیگرش این است که بعد از این توافق چه ساختار اجرایی وجود دارد؟ این ساختار در چه چارچوبی باید باشد؟ کتاب «نظریه رفاه» این‌ها را خیلی خوب شرح می‌دهد. طیف‌هایی را مطرح می‌کند: طیف‌های راست افراطی، راست میانه، چپ میانه، و چپ افراطی.

نشان می‌دهد که برداشت و برخورد هر کدام از این نحله‌های فکری راجع به این مقوله فکری چیست و چه شکلی دارد. لیبرال‌ها در باره آزادی ممکن است یک جور فکر کنند که سوسیالیست‌ها یا سوسیال دموکرات‌ها آن آزادی مطلق لیبرال را نسنیندند و آن را مروج فساد بدانند. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اساساً ممکن است به مفهوم دیگری

اعتقد باشند و اصلاً به نقش فرد اعتقادی نداشته باشند و نقش دولت را غالب بدانند. همه این‌ها مطالبی است که در شکل‌گیری ذهن انتقادی مؤثر است؛ صرف نظر از این که ما طرفدار کدام یک از این دو نظر باشیم، آگاهی از این برخوردها، ذهن را پرورش می‌دهد و آماده می‌کند که به استقلال در قضاوت برسد؛ مهمترین هدف این دوره‌های آموزش عالی هم پرورش ذهن دانشجویان است؛ ایرادی که به دانشگاه‌های نظام کمونیستی می‌گرفتند همین است که دانشجویان را یک بعدی پرورش می‌دادند؛ ممکن است دوره‌ها خوب باشد، ممکن است دانشجویان برجسته‌ای پرورش یابند، اما این‌ها یک بعدی بیرون می‌آیند؛ وقتی به دلیلی نظام سقوط می‌کند اینها آچمز می‌شوند چون از خودشان چیزی ندارند؛ یک متری دارند که می‌خواهند با همه چیزها تطبیق بدهند، حالا که آن شرایط به هم خورده این متر کارایی اش را از دست می‌دهد؛ حسنی که درباره دانشگاه‌های غربی می‌گویند همین است که عمده‌تاً دانشجویان را آماده می‌کند و ذهن انتقادی به آن می‌دهد.

حالا وقتی راجع به این مفاهیم توافق کردیم چه کار بکنیم. تجاربی را که درباره بحث نظریه رفاه وجود دارد می‌دانید؛ راجع به بیسمارک می‌دانید؛ آن‌ها را بحث نمی‌کنیم اما لااقل از جنگ دوم جهانی به بعد تجارب بسیار متمایزی در در دوگانه اقتصادی آن زمان دنیا وجود دارد. در اروپای غربی جنگ باعث خرابی‌ها شده بود؛ پایان جنگ به یک جور تحرک اقتصادی دامن زد؛ این تحرک اقتصادی باعث اشتغال کامل شد، باعث صادرات زیادت‌تر شد. همه این شرایطی که بالاخره برای شکوفایی اقتصادی صحبت می‌شود بعد از جنگ در اروپا فراهم شد؛ بنابراین حاصلش این بود که، یک دولت رفاه کم و بیش ممتاز، توانستند درست بکنند. در واقع، الان که انتقاد می‌کنند، می‌گویند سطح مزایای پرداختی بیش از اندازه سخاوتمندانه بوده است. شعار «ز گهواره تا گور دانش بجوی»، واقعاً همه را تحت پوشش قرار داده بود. نکته‌ای که خیلی مهم است و در این کتاب‌ها کمتر دیده می‌شود، این است که یکی از دلایل موفقیت دولت‌های رفاه غربی اروپای بعد از جنگ نظام غیر متمرکز بودن آن‌ها بود؛ از قبل این نظام وجود داشت؛ وقتی پوشش رفاهی شروع شد. این عمل به نهادهای کوچک مثل شهرداری‌ها واگذار

شد. مثلاً یک شهر ۲۰ هزار نفری یک شهرداری دارد. این واحد راحت‌تر می‌تواند در حوزه تحت پوشش خودش امکانات رفاهی را ارائه دهد. خوب این یک حسن است؛ این عدم تمرکز در این مقوله یک حسن است. بنابراین نیازی نیست که دستورالعمل‌های متحدالشکل از مرکز صادر شود که مشکلات اجرایی داشته باشد. در هر حال، این عدم تمرکز که از قرون گذشته در اروپای غربی وجود داشت در اجرای راحت‌تر این نظام بسیار موثر بود. این نظام از سال ۱۹۴۵ تا حدود ۳۰ سال بعد خیلی خوب کار کرد.

اما، مشکلاتی که صاحب نظران اشاره کرده بودند و الان به خصوص اشاره می‌کنند به تدریج ظاهر شد. این نظام تا وقتی می‌توانست کار کند که شکوفایی اقتصادی وجود داشت، اشتغال کامل وجود داشت، ترتیبات مشارکتی وجود داشت؛ در واقع کسوری که کارگران و کارمندان می‌دادند صندوق‌های رفاهی را قدرتمند می‌کرد؛ در دوره اولیه معمولاً هر صندوقی تا ۱۵-۱۰ سال فقط پول می‌گیرد. اما بعد از اینکه چند تا تحول عمده در این کشورها اتفاق افتاد، بالاخره دوره شکوفایی اقتصادی کم و بیش متزلزل شد؛ نمی‌گویم به پایان رسید، ولی افت کرد و رقابت در صحنه بین‌المللی بیشتر شد. صادرات این کشورها لطمه خورد. این پدیده‌ها به علاوه پدیده جهانی شدن باعث تحولاتی شد. از یک طرف، پدیده پیر شدن جمعیت شدت گرفت؛ نظام رفاهی این پدیده را دامن زد؛ چند نسلی که تحت حمایت پرورش پیدا کردند و از نظر بیماری دغدغه‌ای نداشتند و کم و بیش در سلامتی کامل جسمانی قرار داشتند، طول عمرشان بیشتر شد. از طرف دیگر، رفاه و مسائل زندگی شهرنشینی باعث شد که زاد و ولد کم بشود. الان آماری وجود دارد که نشان می‌دهد در فرانسه و ایتالیا و امثالهم تعداد جمعیت کم شده و تا دهه ۲۰۵۰ خطر کاهش جمعیت جدی است. این مشکلات موجب شد که نظام‌های رفاهی غربی با مشکل مواجه شوند. از یک طرف متقاضی و دریافت‌کننده زیادتر شد، از طرف دیگر پرداخت‌کننده کم شد. از یک طرف به قول شما امید به زندگی افزایش پیدا کرد و از طرف دیگر زاد و ولد کم شد، و از طرف دیگر میزان اشتغال کاهش پیدا کرد. در نتیجه دولت‌ها با کسری‌های فزاینده مواجه شدند که الان ما نشانه‌هایش را می‌بینیم. اعتصابات که از یکی دو سال پیش در ایتالیا و فرانسه شکل گرفتند در اعتراض به از دست رفتن امتیازهای رفاهی است. در فرانسه دولت شکست می‌خورد چون در نظام رفاهی می‌خواست اصلاحاتی بکند. اصلاحات در نظام‌های بازنشستگی و رفاهی مردم پسند نیست؛ طبعاً من نوعی خوشم نمی‌آید امتیازاتی را که پدران من بدست آورده‌اند به سادگی از دست بدهم. الان در ایتالیا همین بحث است؛ در انگلیس همین بحث است، در حالی که یکی از کم‌مساله‌دارترین کشورها در این مباحث انگلیس است. یعنی از زمانی که این مشکلات دولت رفاه، از اواخر دهه ۱۹۷۰ بروز کرد، در دو جاسیاستمداران شهامت یا امکانات بیشتری داشتند که صریحاً به مقابله با مشکلات می‌رفتند؛ یکی آمریکا بود که دولت ریگان دست به اصلاحات زد و دیگری انگلیس بود که دولت تاچر این کار را انجام داد. در شیلی نیز در دوره پینوشه اصلاحات انجام شروع شد.

کاری که در شیلی انجام شد و به «الگوی شیلی» معروف شده، این است که برای هر فردی یک حساب پس انداز باز کردند؛ به این حساب پس انداز سود پس‌اندازهای بانکی تعلق می‌گرفت و می‌توانستند با آن کار بکنند، سرنویشت عایدی این حساب‌ها از دولت جدا شد و به خود فرد منتقل شد. این کار به تدریج صورت گرفت. الان می‌بینیم که خیلی از کشورها این تجربه را شروع کرده‌اند؛ تلاش می‌کنند تا بخش خصوصی قسمتی از بیمه‌های عمر و بیمه‌های درمانی را متقبل شود؛ در واقع تلاش بر این است که هزینه‌های دولت را کم کنند؛ چون معتقدند که کم‌دولت شکسته. در

کتاب دیگری که من ترجمه کردم «دولت رفاه در اروپا» آمده است که تا سال ۲۰۳۰ دولت‌هایی چون آلمان، فرانسه و ایتالیا باید ۱۵۰ درصد از تولید ناخالص ملی‌شان را صرف هزینه‌های رفاهی کنند؛ خوب این عملی نیست در واقع ابعاد حجیم مساله را نشان می‌دهد. دولت‌ها ناگزیرند در این مورد کاری بکنند. راهکار این است که افراد را به سمت بخش خصوصی هدایت کنند؛ بخش خصوصی را فعال کنند؛ بانک‌ها را برای امور بانکشستگی و شرکت‌های بیمه را برای امور بیمه درمانی وارد کنند و دولت نیز از بالا نظارت داشته باشد. حال فرض که درباره این مسائل توافق کردیم؛ مشکلات فراوان است؛ واقعاً این نیست که بگوییم به این سادگی مثل یک شیلی ۴-۵ میلیونی مسائل را می‌توان پیاده و همه مشکلات را حل کرد؛ علاوه بر این، در شیلی دیکتاتوری وجود داشت که کسی جرئت نطق زدن نداشت. امکان اعتراضات اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های مختلف اجتماعی وجود نداشت؛ رژیم دیکتاتوری نمی‌گذاشت. در انگلیس و فرانسه و آلمان دولت‌ها از ترس باختن انتخابات مجبورند عقب‌نشینی کنند و امتیاز بدهند. بنابراین اصلاحات یک دوره طولانی می‌خواهد. دوره‌ای که طی آن افکار عمومی آگاه شود و بداند که اگر به آن مرحله رسید که ۱۵۰ درصد تولید ناخالص ملی صرف نظام رفاه اجتماعی بشود، هیچ کس به هیچ چیزی نمی‌رسد. آماری درباره اتریش نشان می‌دهد که اگر این وضع ادامه پیدا کند تا ۲۰۲۰ بیشتر تحصیل کرده‌های اتریش مهاجرت خواهند کرد چون درصد کسور از ۲۵ درصد کنونی به حدود ۴۰ درصد خواهد رسید، بنابراین برای بسیاری از متخصصان و تحصیل کرده‌های اتریش ماندن در این کشور مقرون به صرفه نخواهد بود. رفتن نیروی انسانی ماهر نیز یعنی عقب ماندن جامعه. من زیاد از حد صحبت کردم؛ فقط یک نکته را می‌گویم؛ دلم می‌خواهد بیشتر با هم صحبت کنیم. این مباحثی که در این جا طرح می‌شود و من خدمتتان عرض کردم عمدتاً مباحثی است مربوط و ناظر به کشورهای غربی. ببینید من با سابقه جوامع غربی ندارم، با خوب یا بدش کار ندارم واقعیت این است که در جوامع غربی بسیاری از چیزها نهادینه شده. بنابراین دولت در آنجا نهادینه شده است؛ حدود دولت و وظایف دولت نهادینه است؛ نظام دادگستری نهادینه شده است؛ عدم تمرکز نهادینه شده است؛ به خاطر این چیزها، یک مقدار امکاناتی فراهم است؛ بنابراین دولت می‌تواند حتی به خاطر مسائل عمده‌تری از پاره‌ای از تکالیفش بگذرد. نهادهایی وجود دارد که لحظه به لحظه متحول می‌شوند. می‌توان به همین سازمان‌های غیردولتی همین سازمان‌هایی که مرتبط با زنان هستند اشاره کرد. اگر دولت کنار بکشد این سازمان‌ها وجود دارند و ظرفیت آن را دارند که برخی از مسائل را حل کنند. می‌خواستم عرض کنم که تفاوت عمده‌ای هست بین کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای عقب‌مانده یا در حال توسعه. در کشورهای در حال توسعه دولت نمی‌تواند از پاره‌ای از وظایف اساسی خودش بگذرد.

متشکرم

دینی

خیلی ممنون آقای همایون پور. خدمت شما عرض کنم که باتوجه به نگاه سریعی که به کتاب داشتیم، در اینجا سعی می‌کنم تصویری از مطالب آن ارائه کنم. نویسنده بحث را از تعریف رفاه شروع می‌کند و تصویری از مفهوم رفاه ارائه می‌دهد. اصلاً مفهوم رفاه چیست. همانطور که فرمودند از دوره یونان تا امروز تعریف‌هایی که در مورد این مفهوم شده را به بحث می‌گذارد. بعد این مفهوم را پیوند می‌زند به مفهوم برابری و عدالت اجتماعی. دیدگاه‌های مختلفی که درباره عدالت اجتماعی وجود دارد را طرح می‌کند. نویسنده می‌گوید که بحث برابری و عدالت اجتماعی در همه

دستگاه‌های فکری مطرح می‌شود منتها نحوه طرحشان با هم دیگر فرق می‌کند. این بحث را سن نیز در کتاب «برابری و آزادی» بحث می‌کند؛ وی در توجیه مساله عدالت می‌گوید که حتی رویکرد لیبرالیسم نیز به نوعی از عدالت معتقد است که دسترسی به فرصت‌های برابر است. از نظر رویکردهای دیگر دسترسی به منابع یا دسترسی به نتایج یکسان لازمه عدالت اجتماعی است. کتاب، بعد، وارد بحث آزادی می‌شود؛ فصل سوم درباره آزادی است؛ اینجا وارد بحث مهمی می‌شود: آیا کارایی اقتصادی با عدالت اجتماعی سازگار است یا نه؟ آیا عدالت اجتماعی با آزادی سازگاری است یا نه؟ مثلاً کسی مثل میلتون فریدمن معتقد است که بازار آزاد شرط لازم آزادی است. یعنی شما هیچ جامعه‌ای را نمی‌توانید پیدا کنید که به دموکراسی بدون بازارهای آزاد رسیده باشد؛ دموکراسی از رهگذر بازار آزاد می‌گذرد. در مقابل کسانی هستند که این را نقد می‌کنند؛ می‌گویند اگر حداقلی از برابری وجود نداشته باشد آزادی به درد خیلی‌ها نمی‌خورد؛ بنابراین این‌ها در مقابل مفهوم منفی آزادی به مفهوم مثبت آزادی معتقد هستند. آزادی خوب است اما در کنارش باید فرصت‌های برابری هم وجود



نتیجه کل اقتصاد نیز خوب عمل خواهد کرد و در سطح کلان نتیجه خوبی عاید خواهد شد. در مقابل این دیدگاه خرد، رویکرد کلان مطرح است. کینز بحثی داشت تحت عنوان «تناقص خست». می‌خواست در این مثال یک نکته روش شناختی را مطرح کند و بگوید که جمع برابر با مجموع جبری اجزای فردی نیست. وقتی همه افراد دنبال پس انداز کردن می‌روند، در نهایت پس اندازهایشان کاهش پیدا می‌کند در حالی که فکر می‌کردند که وضعیتشان بهتر می‌شود. چرا؟ برای اینکه در نتیجه پس انداز افراد مصرف کل جامعه پایین می‌آید. با کاهش تقاضا، درآمد کلاً پایین‌تر می‌آید و در دوره زمانی بعد پس اندازها کمتر می‌شود. این فصل این بحث را باز کرده و دیدگاه‌های مختلف را به بحث گذاشته است. در فصل هفتم به چهارایدئولوژی راست افراطی، محافظه کاری، سوسیال - دموکراسی و مارکسیسم می‌پردازد. در فصل هشتم بحث‌های جدیدی از جمله حقوق زنان و نقش آنان در جامعه را مطرح می‌کند. فصل نهم بحث جالبی دارد که من توصیه می‌کنم دوستانی که در حوزه جهانی شدن کار می‌کنند حتماً این فصل را بخوانند. این جا، باز هم دیدگاه‌های مختلفی که درباره جهانی شدن وجود دارد را طرح می‌کند؛ چهار دیدگاه را طرح می‌کند: آن‌هایی که به شدت مخالفند، آن‌هایی که در بست می‌پذیرند و دو دیدگاه ما بین این‌ها. بعد رابطه بحث وجود یا عدم وجود دولت و پدیده جهانی شدن را از دیدگاه اینها مطرح می‌کند. بحث جالبی که در اینجا دیدم، بحثی است درباره تغییر شیوه تولید. از دو شیوه تولید فوردیسم و پس از فوردیسم نام می‌برد. در شیوه تولید اولی، تولید کالاها نیاز به سازماندهی متمرکز دارد؛ نیاز به یک خط تولید طولانی دارد که در کارخانه بزرگی در مقیاس آنبوه تولید شود. تشکیلات بزرگ مقیاس و کارخانه‌های بزرگ مقیاس وجود دارد. بعد با شکل‌گیری تحولات جدید شیوه تولید تغییر پیدا کرد. کارخانه بزرگ مقیاس قبلی که وجود داشت و به همه نیازهای بازار در دنیا پاسخ می‌داد حالا قطعه قطعه شده؛ فناوری اطلاعات و ارتباطات جدید این فرآیند را تسریع کرده است. در شیوه تولید دومی هر تکه‌ای از آن خط تولید در یک جا مستقر شده است. مثال بارز، کالاهای بازار مشترک است، هر تکه‌اش یک جایی تولید می‌شود. در اینجا، تولید از حالت ملی تبدیل به حالت فراملی شده است. حالا بحثی که در این فصل کتاب مطرح می‌کند این است که دولت این وسط چه نقشی دارد؟ در شیوه تولید قبلی به سیاست‌های حمایتی نیاز بود؛ بنابراین دولت باید وجود می‌داشت، ولی در شیوه جدید باید مقررات زدایی صورت گیرد؛ برای اینکه ماهیت تولید ایجاد می‌کند که حرکت سرمایه و عوامل تولید خیلی بالا باشد، از این کشور به آن کشور راحت حرکت کند. آیا این به این معناست که دولت باید بر چیده شود؟ کتاب پاسخ‌های رویکردهای نظری مختلف به این پرسش را ارائه می‌کند. فصل پایانی کتاب نیز با عنوان «تحولات نظری اخیر» به مسائلی چون محیط زیست و فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی می‌پردازد.

پی‌نوشت:

- ۱- آدرس دقیق این دو کتاب و همین‌طور کتاب دیگری با عنوان «دولت رفاه در اروپا» به شرح زیر است.
تونی فیتز پتریک، نظریه رفاه، سیاست اجتماعی چیست؟ ترجمه هرمز همایون پور، موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی و انتشارات گام نو، ۱۳۸۱.
استیون تانسی، مقدمات سیاست (سیاست چیست؟)، نشر نی، ۱۳۸۱.
جو لیانو بونولی و دیگران، دولت رفاه در اروپا (به سوی تدوین نظریه‌ای در باب کاهش نقش دولت در خدمات رفاهی)، ترجمه هرمز همایون پور، موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، ۱۳۸۰.

داشته باشد که همه افراد بتوانند از فرصت‌هاشان استفاده کنند. فرض کنید که همه در این جمع ممکن است بخواهند در کالج‌های آمریکا یا اروپا درس بخوانند؛ خوب همه آزادند و می‌توانند این مساله را دنبال کنند. ولی تحصیل در آمریکا سالی ۳۰ هزار دلار هزینه می‌خواهد؛ یکی می‌تواند تأمین بکند یکی نمی‌تواند. بنابراین، چیز دیگری هست که این آزادی را در عمل محدود می‌کند؛ توزیع آن عامل محدود کننده باید کمی برابرتر باشد که همه بتوانند از این فرصت‌های آزاد تقریباً به طور مشابه استفاده کنند. فصل بعد، به مقوله شهروندی می‌پردازد. فصل بعدی با عنوان «مفاهیم سیاسی کلیدی» مفاهیم دولت، قدرت، فقر و طبیعت آدمی را بررسی می‌کند، بحث فصل ششم درباره جامعه، طبقات و جنبش‌های اجتماعی است. در اینجا همان بحث رویکرد خرد و کلان مطرح می‌شود. کدام یک صحیح است؟ در اقتصاد خرد آن چیزی که اصالت دارد افراد هستند؛ در واقع شما اگر قانونمندی کنش‌های رفتاری افراد را بشناسید به قانون مندی جامعه هم دسترسی پیدا می‌کنید. یعنی اگر اقتصاد آزاد باشد و افراد منافع خودشان را تعقیب کنند، بازارها خوب عمل خواهند کرد و در